



نشریه فرهنگ،
سیاست، اقتصاد
مرکز رشد دانشگاه
امام صادق علیه السلام
شماره هفتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
قیمت ۶۰,۰۰۰ تومان

نگاشت‌ها و گفتارهایی در ابعاد مسئله «کنکور» از:
محمد رضا کلاهی، کیانوش محمدی، اردوان مجیدی، حمید اسکندری
با نوشته‌هایی از پژوهشگران مرکز رشد دانشگاه امام صادق علیه السلام
همراه با ارائه «پیشنهادیه خط مشی جایگزین کنکور»



علیه کنکور؛ از مدرسه رشد تا دانشگاه مسؤل



نشریه فرهنگ، سیاست، اقتصاد
مرکز رشد دانشگاه امام صادق علیه السلام
ویژه نامه «کنکور»
شماره هفتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹



سایت مرکز رشد: www.rushd.ir

رایانامه: info@rushd.ir

فروشگاه اینترنتی رشد: www.rushda.ir

شناسه اینستاگرام فروشگاه: [rushda_store](https://www.instagram.com/rushda_store)

نشانی دفتر نشریه: تهران، محله سعادت آباد،
پل مدیریت، مرکز رشد دانشگاه امام صادق علیه السلام،
پلاک ۱۰. تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۶۱۵۸۷
شماره مجوز نشریه: ۸۱۷۹۵

آدرس چاپخانه: تهران، بزرگراه شهید چمران،
پل مدیریت، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
تلفن چاپخانه: ۰۲۱-۸۸۳۷۰۱۴۲

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دکتر سید مجتبی امامی

سر دبیر: دکتر مصباح الهدی باقری

سر دبیر تخصصی این شماره: محمدصادق تراب زاده جهرمی

جانشین سر دبیر: حسین سرآبادانی تفرشی

مدیر فنی: میثم اخلاقی مهر

مدیر هنری: سید مصطفی شفیعی

هیئت تحریریه:

رامین مددلو، اسحاق سلطانی، محمد رحمتی،

حسین سرآبادانی تفرشی، وحید تارویردی زاده،

حسین زیننده و مجید محمدزمانی

هماهنگی مصاحبه ها: رضا علی اکبر

با فکر و قلم اساتید گرانقدری که نشریه تأملات مرکز رشد، در این شماره افتخار میزبانی شان را دارد:

- دکتر کیانوش محمدی روزبهانی
- حمید اسکندری

- دکتر محمدرضا کلاهی
- مهندس اردوان مجیدی

و مطالب و نوشته هایی از پژوهشگران زیر:

۶. سید علیرضا سجادیه
۷. حسین سرآبادانی تفرشی
۸. امیرحسین غفاری
۹. دکتر سعید مسعودی پور
۱۰. محمد مهدی منتظری

۱. ابوالفضل احسان فر
۲. حمید ایزدبخش
۳. محمدصادق تراب زاده جهرمی
۴. میثم حاجی قربانی
۵. دکتر ابراهیم راستیان



فهرست

تأملاتی برای عصر «حل مسئله»

۴

بررسی مسئله «کنکور»: همراه با ارائه «پیشنهادیه خط مشی جایگزین کنکور»

کلاف سردرگم کنکور

محمدصادق ترابزاده چهرمی

۱۰

سیر تاریخی

تحولات آزمون سراسری

تنظیم و گردآوری: ابوالفضل احسان فر

۱۲

یک مطالعه تطبیقی:

کنکور در یک مقایسه جهانی

تنظیم و گردآوری: محمدصادق ترابزاده

۱۶

انگاره مدرسه

به مثابه پیش‌آمادگی کنکور

گفتگو با: دکتر محمدرضا کلاهی

زمانی که زندگی به مثابه مسابقه دیده شود و دانشگاه پایان خط این مسابقه ماراتن باشد، کنکور به نقطه عطف زندگی تبدیل می‌شود

۱۸

مدیریت تقاضای آموزش عالی،

حلقه مفقوده کنکور

گفتگو با: دکتر کیانوش محمدی روزبهانی

راه‌حل مسئله کنکور، مدیریت تقاضاست که مقوله‌ای فرادستگاهی است

۲۷

علیه استانداردسازی

کارخانه‌ای در آموزش

گفتگو با: مهندس اردوان مجیدی

مسئله کنکور، اشتباه گرفته شدن مأموریت نظام آموزشی و عدم فهم مدرسه در پیوند با اجتماع، میدان واقعی عمل و ماهیت انکشافی این نهاد است

۴۶

دفاعی از کنکور در برابر منتقدین

محمد مهدی منتظری

کنکور لازمه نظام آموزشی کشور است؛ باید با تدابیری آسیب‌هایش را مدیریت کرد

۵۴

تصویر ترکیب داوطلبین کنکور

به زبان اعداد

تنظیم و گردآوری: میثم حاجی قربانی

۵۸

تحلیل ابعاد اجتماعی کنکور

در ایران با تأکید بر مسائل

مرتبط با آن در بازار کار

حسین سرآبادانی تفرشی

تحلیل اجتماعی پدیده کنکور نیازمند به کارگیری دو رویکرد ساختاری (کلان) و اصلاحی (جزئی) به صورت همزمان است

۶۱

کنکور پزشکی و مسئله

جاده دوطرفه آموزش و سلامت

حمید ایزدبخش

حل چالش گرایش بیش از اندازه به رشته‌های پزشکی در گرو برطرف کردن بی‌عدالتی‌های بین بخشی است

۸۱

نگاره



مصاحبه



نگاشت



نگاشت



فهرست



نگاره

۸۶ تصویر آماری از مدارس و دانش آموزان در سرتاسر کشور

تنظیم و گردآوری: میثم حاجی قربانی



نگاشت

۹۶ چرخه‌های معیوب نظام آموزشی و چالش ایجاد نیاز به کتاب کمک درسی

امیرحسین غفاری

چرخه معیوب نظام آموزشی، نیازی را متولد می‌کند که مؤسسات آموزشی با هدف کسب سودهای سرشار آن را پاسخ می‌دهند



نگاره

۱۱۰ سیر تاریخی طرح شهاب

تنظیم و گردآوری: سیدعلیرضا سجادیه



نگاشت

۱۱۶ مافیای کنکور؛ غول موهوم رسانه‌ای

حمید اسکندری

غول مافیای کنکور، ساخته و پرداخته مدیران ناکارآمد است که توسط جریان رسانه‌ای بازتولید می‌شود



نگاشت

۱۲۰ سهمیه‌ها و خط‌مشی‌های تبعیض مثبت

سید علیرضا سجادیه

سهمیه‌ها، ساده‌ترین و ناکارآمدترین خط‌مشی‌های تبعیض مثبت هستند

۸۶

۹۶

۱۰۳

۱۱۰

۱۱۶

۱۲۰

۱۲۴

۱۲۷

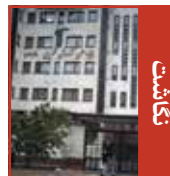
۱۳۰

۱۳۴

۹۶ صنعت کمک‌آموزشی کنکور: پاسخ متورم به نیاز کاذب

ابوالفضل احسان‌فر

در فضای فعلی کنکور، بازار و صنعت کمک‌آموزشی نیز رغبتی برای پاسخ به نیازهای واقعی دانش آموزان و جامعه ندارد

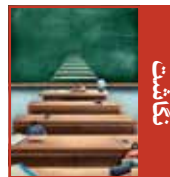


نگاشت

۱۱۰ هدایت تحصیلی؛ هدایت مسئله‌ها

دکتر ابراهیم راستیان

«هدایت تحصیلی» با رویکرد پاسخ‌دهی به نیازهای انسان، نه تنها عمیق‌تر و جاودانه‌تر است؛ بلکه کاربردی‌تر هم خواهد بود



نگاشت

۱۲۰ اثرات مهلک تبلیغات بسته‌های آموزشی جادویی کنکور در رسانه ملی

دکتر سعید مسعودی‌پور

محصولات کنکوری و به تبع شکل موجود تبلیغات آن، کاملاً تابع وضعیت فعلی رقابت علمی برای ورود به دانشگاه است



نگاشت

۱۲۷ «داستان سهمیه‌ها»: سیر تاریخی سهمیه‌ها در آزمون سراسری ورود به دانشگاه

تنظیم و گردآوری: سیدعلیرضا سجادیه



نگاره

۱۳۴ زینفعان و بازیگران کنکور: دغدغه‌ها و دیدگاه‌ها

تنظیم و گردآوری: میثم حاجی قربانی



نگاره

کنکور، قابلیت اصلاح ندارد و لازم است تا نسخه‌ای جایگزین عرضه شود. نظام سنجش و پذیرش دانشجو به طراحی «نظام غربالگری» جدید نیازمند است که در این پیشنهادیه ابعاد آن تشریح شده است

۱۳۶

پیشنهادیه خط‌مشی سنجش و پذیرش دانشجو: جایگزین کنکور



پیشنهادیه خط‌مشی



گفتگو با: مهندس اردوان مجیدی
پژوهشگر حوزه مهندسی نظام‌های کلان و تعلیم و تربیت

جناب آقای مهندس اردوان مجیدی از پژوهشگران و فعالان عرصه تعلیم و تربیت به شمار می‌روند که در نگاه فعالین این عرصه، فردی صاحب سبک و دارای اندیشه‌ای منسجم شناخته می‌شوند.

علیه استانداردسازی کارخانه‌ای در آموزش

به نظرمی‌رسد این نظام غربالگر کنکور، نظام ناقصی است که فعلاً نتوانسته جوابگو باشد. تلقی این است که چون کنکور صرفاً بخشی از محفوظات گذشته ما را به روش خاصی می‌سنجد، مسائلی را پدید آورده است. از این رو احتمالاً کنکور باید شایستگی‌های بنیادین افراد را که برگرفته از گذشته و مفید برای آینده است می‌سنجید. پس سؤال این است که کنکور چه چیزی را می‌سنجد و احتمالاً چه چیزی را باید بسنجد؟

برای پاسخ به این سؤال، یک نکته پیشینی وجود دارد. کنکور مبنای خود را بر محتوای کتاب‌های درسی قرار داده است و بر اساس آن سنجش را انجام می‌دهد. اما آنچه در کتاب‌های درسی است، چیست؟ یک محتوای آموزشی همگرا است! یعنی محتوایی که ما دقیقاً تعیین کرده‌ایم بچه‌ها چه چیزی را یاد بگیرند، و دقیقاً همان را به بچه‌ها ارائه می‌کنیم، و عیناً همان را از بچه‌ها تحویل می‌گیریم. بچه‌ها باید عین همانی را که در این کتاب‌های درسی منتقل و تبیین کردیم، یاد بگیرند. در «کتاب درسی همگرا» دقیقاً مشخص می‌کنیم معلم باید چه چیزی را به شاگرد درس بدهد، و شاگرد هم عیناً چه چیزی را باید یاد بگیرد، و عیناً چه چیزی را باید تحویل دهد. با این کار، راه فهم را



مسئله کنکور، اشتباه گرفته شدن مأموریت نظام آموزشی و عدم فهم مدرسه در پیوند با اجتماع، میدان واقعی عمل و ماهیت انکشافی این نهاد است

کنکور بر مبنای محتوای کتاب‌های درسی است و این محتوا به جهت تزریق نوعی آموزش همگرا، عملاً امکان فکر کردن را از دانش‌آموز سلب کرده است.

این‌که خاستگاه کنکور در ایران چیست، بحث دیگری است؛ ولی این‌که چه چیزی را می‌سنجد، دقیقاً همان چیزی را که در کتاب‌های درسی است. طراحان سؤال کنکور از روی کتاب‌های درسی دبیرستان و شاید مقاطع پایین‌تر، سؤالات را طراحی می‌کنند و منشأ سؤالات آن‌ها همین کتاب‌های درسی است. اصل این مبنا غلط است. شما مبنای غلطی را در آموزش و پرورش تجویز می‌کنید و بر اساس همان هم شاگرد را می‌سنجید.

در مرحله بعد، بحث راجع به خاستگاه کنکور مطرح است که نظام آموزش عالی برای جذب داوطلبان رشته‌های دانشگاهی از آزمون استفاده می‌کند که هیچ ربطی به آن رشته مربوطه ندارد. این‌که من بخواهم مثلاً وارد رشته خلبانی شوم باید سؤالاتی از من پرسیده شود که نشان دهد آیا من می‌توانم خلبان خوبی باشم و آیا استعدادی برای این دارم؟

نکته منظور شما این است که برای هر رشته‌ای باید آزمون استعداد تحصیلی آن رشته خاص را داشته باشیم؟

قاعداً این‌طور است. فرض کنید که من استادکاری هستم و یک کارگاه نجاری دارم. می‌خواهم تعدادی شاگرد بگیرم و در این کارگاه نجاری، این شاگردان را پرورش، و به آن‌ها آموزش دهم. در قضیه کنکور، چون تعداد متقاضیان بیشتر از تعداد ظرفیت مراکز آموزشی است، باید از بین آن‌ها انتخاب کنیم. فرض کنید برای همین کارگاه نجاری هم متقاضی زیادی وجود داشته باشد، و تعداد محدودی را می‌توانم جذب کنم. به نظر شما در این انتخاب، ریاضیات افراد را پرورش

بر چه بستیم؛ یعنی راه این‌که خودش درگیر مسئله بشود و آن را فهم کند. ما یک مسئله را حل کردیم و جواب حل شده مسئله را جلوی شاگرد گذاشتیم. سپس می‌خواهیم عین این جواب را به ما برگرداند. آن چیزی که یاد می‌گیرد، مسئله او نشده، و ابعاد آن را فهم نکرده است. او جواب را کشف نکرده است، انگیزه‌ای برای یادگیری مسئله ندارد. نمی‌داند چرا باید آن را یاد بگیرد، و نمی‌داند کاربرد آن چیست. این‌که افراد را ارزشیابی کنیم، یک بحث است؛ ولی این‌که در این ارزشیابی، عین همان چیزی را که منتقل کردیم، حساب می‌کنیم و اجازه فکر نمی‌دهیم، بحث دیگری است.

نکته کنکور در نگاه برخی اساساً هیچ ربطی به آموزش و پرورش ندارد و این نیازی است که از جانب آموزش عالی مطرح است. پس ارتباطی به محتوای کتاب درسی ندارد. آموزش عالی می‌خواهد داوطلبین خود را پایش کند. او به دنبال ارزشیابی عملکرد آموزش و پرورش نیست.

در درس تاریخ، ما به جای این‌که در مدرسه فهم تاریخی ایجاد کنیم، مجموعه‌ای از رخدادها و مفاد تاریخی را به شکل انتخاب شده، به بچه‌ها منتقل می‌کنیم. در مدرسه به جای این‌که دغدغه و مسئله‌ای را برای یادگرفتن ریاضی در بچه ایجاد کنیم، تا خودش درگیر کشف راه حل بشود، یک مسئله ریاضی و جواب حل شده آن را جلوی او گذاشتیم، و گفتیم که عین همین را یاد بگیر، طبق همین فرمول عمل کن، مسئله را حل کن، و کاری نداشته باش که به چه دردت می‌خورد! کنکور هم روی همین محتوا متمرکز می‌شود.



از لیسانس و فوق لیسانس، اگر وارد محیط کار واقعی شود، تازه متوجه می‌شود، که حال و هوای این رشته چه بوده است، یا بعد از مدتی متوجه می‌شود اصلاً این رشته، رشته باب میل او نبوده است. لذا بعد از فارغ التحصیلی به دنبال کار دیگری می‌رود. چرا؟ چون او را با این موضوع آشنا نکردیم. این بحث دیگری است که خارج از فضای کنکور، افراد باید قبل درگیر شدن با دانشگاه، با آن محیط آشنا باشند. اگر می‌خواهم وارد حوزه نجاری شوم، باید یک حسی نسبت به کار نجاری پیدا کرده باشم، تا متقاضی رشته نجاری شوم. ولی این اتفاق در نظام آموزش عالی نمی‌افتد، و نظام آموزش و پرورش ما نیز برای این که چنین اتفاقی، به صورت درست بیفتد، موفق نیست. به هر حال، باید داوطلب رشته را بر اساس خصوصیات آن رشته جذب کنم؛ نه این که فرمولی برای تمام رشته‌های عالم بگذارم، و فقط یک مقدار ضریب را بالا و پایین کنم. تمام چیزی که می‌سنجیم، نباید کتاب‌های درسی آموزش و پرورش باشد. بنابراین، از نظر خاستگاهی نیز یک روش اشتباه و یک سازوکار نادرستی را برای سنجش داوطلبین دانشگاهی به کار می‌بریم.

می‌کنم؟ یا تاریخ و علوم تجربی را؟ چون این افراد در مدرسه، این درس‌ها را خوانده‌اند، باید از خواننده‌هایشان پرسش کنم؟ یا اینکه قدرت بدنی و استقامت آن‌ها را امتحان کنم؟ و اینکه آیا حس خوبی از چوب پیدا می‌کنند؟ می‌دانند کجا می‌خواهند بیایند؟ می‌خواهند وارد چه رشته‌ای بشوند؟ و تجربه و حسی نسبت به کار نجاری دارند؟

وقتی کسی با ریاضیات و علوم تجربی خیلی خوب، اصلاً تمایلی به این زمینه نداشته باشد، و استعداد کار نجاری را ندارد، چه باید کرد؟ ممکن است کسی باشد که در لیست ارزیابی رسمی کنکور و بر اساس دروس مدرسه‌ای، عقب‌تر باشد، و نمره پایین‌تر و رتبه پایین‌تری داشته باشد، اما جان می‌دهد برای فضای نجاری، و این که این کار مهارتی را یاد بگیرد! ما می‌خواهیم در رشته‌های مختلف افرادی را جذب دانشگاه کنیم که هیچ حسی نسبت به آن رشته ندارند. بگذریم که خود دانشگاه هم آموزش‌هایش به جای این که مستقیماً افراد را درگیر پروژه‌های عملی و کاربردی در همان زمینه کند، دروس محض نظری ارائه می‌کند، و بعد از چند سال، حتی بعد از فارغ التحصیل شدن

نیست. درست است که احتمالاً داوطلب، فاکتورهای شخصیتی رشته زمین‌شناسی را داشته باشد اما ممکن است خود رشته زمین‌شناسی را دوست نداشته باشد، و هیچ ارتباطی با رشته زمین‌شناسی برقرار نکند. اول‌ازهمه باید این حس را برای او ایجاد کنید.

در گذشته افراد به دانشکده‌ها مراجعه می‌کردند و نسبت به رشته‌ها، حساس بودند. اگر دانشکده‌ای می‌دید بیشتر از ظرفیت آن ثبت نام شده است، با یک بررسی آن‌ها را انتخاب می‌کرد؛ مثلاً امتحانی از آن‌ها می‌گرفت؛ یا با آن‌ها مصاحبه می‌کرد؛ و یا شرایط آن‌ها را بررسی می‌کرد. حداقل ماجرا این است که این افراد تمرکز خود را برای این گذاشته بودند، که در این دانشکده ثبت نام کنند. و این‌طور هم نبوده که یک دفعه در کنکور بتوانند هم‌زمان در هزار دانشکده و چند صد رشته موجود انتخاب رشته کنند. واقعیت این است که یک نفر حداکثر می‌توانست در ۲-۳ دانشکده موردعلاقه‌اش ثبت نام کند.

وقتی افراد باعلاقه خود، ۲-۳ رشته و دانشکده مشخص را انتخاب می‌کنند، رشته دانشگاهی، به عنوان این‌که حالا ببینیم چه چیزی گیرمان می‌آید نیست! رشته دانشگاهی تبدیل می‌شود به چیزی که من می‌خواهم آن را دنبال کنم؛ یعنی اگر به رشته زمین‌شناسی علاقه دارم، چون این رشته را می‌شناسم، سعی می‌کنم وارد رشته شوم. اما اکنون امکان انتخاب رشته‌های مختلف بر اساس رتبه وجود دارد و حتی دیگران، انتخاب رشته می‌کنند.

الآن این‌گونه است که کسی پول می‌گیرد، و می‌گوید با توجه به رتبه‌هایی که آوردی، این رشته‌ها را برای تو می‌زنم. سپس فرد وارد دانشگاه می‌شود و فقط آن فرد، کد رشته را ثبت کرده است. این ماشینی بودن ارزیابی، آن هم به شکل انبوه، معضل بزرگی را ایجاد می‌کند. از یک طرف همگرا بودن ارزیابی و جنس محتوای موردسنجش، و از طرف دیگر، این ماشینی بودن ارزیابی و بی‌اهمیت بودن شخص و رشته و انتخاب، جامعه

پس اولاً صاحب این مسئله خود آموزش عالی و دانشگاه‌ها هستند که می‌خواهند داوطلب خود را جذب کنند زیرا باید کسی را جذب کنند که متناسب با کد رشته‌های مختلف خودشان باشد. حتی ممکن است رشته ریاضی این شهر یا رشته ریاضی آن شهر نیاز متفاوتی را ابراز کند. همچنین آنچه باید سنجش شود عملاً استعداد تحصیلی آن رشته یا شایستگی‌های آن رشته است. اما شایستگی‌ها باید از مسیری تولید شده باشند. قاعدتاً افراد در نظام آموزش و پرورش باید به مرحله‌ای رسیده باشند که هم خود را می‌شناسند و هم شایستگی‌هایشان بارور شده باشد. با این فرض، زمانی که به مرز رشته دانشگاهی می‌رسند، ممکن است به چیزی به نام کنکور نرسیم ولی نظام سنجش و پذیرشی متناسب با شایستگی‌ها داشته باشیم. سؤال این است که آیا می‌توان نوعی از شایستگی‌های بنیادین در افراد را فرض گرفت که ترکیب آن در آدم‌ها به نحوی متفاوت است ولی می‌تواند مبنای نظام سنجش و پذیرش باشد؟ مثلاً هوش‌های هفت‌گانه.

شایستگی‌های بنیادین وجود دارند اما الزاماً دانشی نیستند. ما چهار حوزه پرورش شایستگی و اهداف آموزشی را تعریف می‌کنیم: شخصیت، فرهنگ، مهارت و دانش. حوزه اول شخصیت است؛ ابعادی مثل اعتماد به نفس، جدیت، خلاقیت و کرامت. بُعد دوم فرهنگ است؛ این‌که شخص فرهنگ کار داشته باشد، فرهنگ اجتماعی داشته باشد، فرهنگ کار گروهی داشته باشد و... بُعد سوم مهارت‌ها است. بُعد چهارم، دانش است. از این چهار وجه، می‌توان معیارهایی استخراج کرد تا شخص را در این حوزه‌ها شناسایی کنیم.

مثلاً داوطلب رشته زمین‌شناسی، احتمالاً باید یک خصوصیتی داشته باشد که داوطلب رشته ریاضی محض، آن خصوصیات را چندان لازم ندارد و برعکس. اما احراز شخصیت، به معنای کامل بودن داوطلب



باید پیوند جدی تری بین آموزش و پرورش و آموزش عالی و نوع درسی که بچه‌ها می‌خوانند، برقرار شود.

دهد. اکنون چه ظرفیت‌ها و نهادهایی داریم که با کمک آن‌ها، نظام سنجش و پذیرش جدید، قابل اجرا باشد؟ کارهای سطحی مثل آموزش مشاغل و آشنا کردن شاگردان با رشته‌ها را می‌توان اجرا کرد؛ مثلاً جلساتی را بگذاریم و پزشکی را بیابوریم، یا افراد را وارد فضای پزشکی کنیم، یا کتاب‌هایی را جمع به این شغل معرفی کنیم، تا شاگردان را با فضای پزشکان آشنا کنیم. می‌خواهم بگویم این موارد عین همان دستورالعمل‌های همگرایی است که در کتاب‌های درسی است، و معمولاً بچه‌ها را به شناخت جدی نمی‌رساند. البته از هیچ بهتر است و پرداختن به این امور در مدرسه، خوب است ولی کافی نیست. آنچه باید اتفاق بیفتد تا بچه‌ها در فرآیند آموزش به نقطه‌ای برسند که وارد رشته‌ی خوب موردعلاقه خود شوند، چیز دیگری است. اول این‌که به نظر می‌رسد جدا کردن و تفکیک آموزش و پرورش و آموزش عالی کار اشتباهی است. باید پیوند جدی تری بین آموزش و پرورش و آموزش عالی و نوع درسی که بچه‌ها می‌خوانند، برقرار شود. در کتاب «نظام برتر» با مثال‌های عینی نشان دادم که چطور شاگرد در مقطع متوسطه، در این فضا درگیر می‌شود و چطور در فضای بالاتر و دانشگاهی درسش را دنبال می‌کند. جدای از این‌که این دو نهاد نباید خیلی از هم جدا باشند، این‌که بچه‌ها درگیر مدرسه عمل شوند مهم است؛ یعنی در حین تحصیل، فقط درگیر کتاب‌های درسی دانشی و روال عادی انجام تحصیل و رفتن به مدرسه نباشند بلکه در مدرسه درگیر کارهای مختلف

ما را به آدم‌هایی تبدیل کرده است که هیچ‌کسی، سر جای خودش نیست، و برای هیچ‌کسی، خود کار، فهم و کشف مسئله، و حل مسئله اصلاً اهمیت ندارد. افراد نمی‌توانند، مسئله را فهم کنند و آن را حل کنند. چرا؟ چون آموزش و پرورش و آموزش عالی این کار را نکرده است، و کنکور این امکان را ایجاد نکرده است. فقط یاد گرفتم به صورت ماشینی هر چیزی را که جلوی من می‌گذارند، انجام دهم؛ بدون این‌که برای من اهمیت داشته باشند که این چیست، چه ربطی به من دارد، و من چطور به این مسئله نگاه می‌کنم. مردم ما در جامعه، این‌گونه زندگی و کار می‌کنند.

فرض کنیم در مرحله اول، آموزش عالی نسبت به داوطلب ورودی حساس شود و بگوید من برای هر رشته‌ای چه می‌خواهم، چه ویژگی را می‌خواهم و از آن طرف هم قاعدتاً این انتظار هست که آموزش و پرورش، فرآیندی را تعریف کند (نه یک نقطه) که بتوانیم این شایستگی‌ها را احراز کنیم، بشناسیم و پرورش دهیم و نهایتاً نظام آموزش عالی ما بر اساس داده‌هایی که از آموزش و پرورش می‌آید، بتواند این انتخاب را انجام دهد. بر این مبنا که شاید حتی نیازی به این آزمون سراسری هم نباید داشته باشیم، چه ظرفیت‌های موجودی، در آموزش و پرورش وجود دارد؟ از قبیل هدایت تحصیلی که از پایه اول متوسطه اول تا انتهای متوسطه دوم ولی با یک قاعده دیگری ظاهراً باید اتفاق بیفتد که احراز شایستگی‌های بنیادین، شناسایی و پرورش آن‌ها و تولید داده برای آموزش عالی قاعدتاً باید در آموزش و پرورش رخ

مسئله چیست و چطور باید آن را حل کند. در این حل مسئله‌ها است که زندگی واقعی خود را پیدا می‌کند و می‌فهمد کجا استعداد بهتری دارد، انگیزه بهتری دارد و در آن زمینه می‌تواند در دانشگاه ادامه تحصیل دهد.

نکته: اگر مدرسه اجتماع محور شد که فرد بتواند در موقعیت‌های مختلف خود را بشناسد، محیط را بشناسد، با محیط درگیر شود و آن را تجربه کند، کشف کند و عمل داشته باشد و کاربردی باشد، آیا این مسئله تابع غنای محیطی خود نیست و اصطلاحاً می‌خواهم ببینم آیا دوگانه محروم و غیر محروم روی این امر، معنا و اثر دارد یا اساساً خیر؟

من می‌خواهم بگویم در فضای محروم شخص فضای بهتری برای درگیر شدن دارد. در همان فضای واقعی و محیط اطراف واقعی‌اش. در یک فضای روستایی وقتی بچه تحصیل می‌کند، با گاوداری، پرورش گوسفند، کشاورزی، ساختن ساختمان و انواع و اقسام این امور در عمل مواجه است. در مدارس کمتر برخوردار و شهرهای کوچک این امکان بیشتر است؛ یعنی توانایی درگیر کردن بچه‌ها در این فضا فراهم‌تر است.

نکته: از آن طرف با مسئله‌ای مثل حمل و نقل و مسائل پیچیده جوامع پیچیده شهری‌ها درگیر نمی‌شوند و به طبع نهایتاً ممکن است امکان تحرک بین طبقاتی را از دست بدهند. فرد در ادامه می‌خواهد وارد فضای آموزش عالی شود، در عین حال، هیچ موقعیتی نداشته که مسئله‌ای مثل حمل و نقل را و ترافیک و آلودگی و چیزهای شبیه به این را بخواهد فهم کند. این مسائل می‌شود مسائل و رشته‌هایی که در واقع طبقه خاصی از اجتماع را درگیر خود می‌سازد و طبقه‌ای مثل طبقه روستایی به مسائل جامعه بسط خودش ممکن است درگیر شود.

این اتفاق الآن نیز در جریان است و آن بچه‌ای که در روستا، استعداد ریاضی محض دارد، وقتی که درگیر فضای اجتماعی می‌شود، میدان کارش را پیدا

و طیف‌های مختلف فعالیت باشند. در مدرسه نجاری کنند، باغبانی کنند، اداره امور مدرسه را بر عهده گیرند. همه این‌ها را در «رویکرد مدرسه‌ای حکمت» به عنوان «مدرسه عمل» طرح می‌کنیم. در مدرسه عمل، بچه‌ها درگیر یک فضای عمل می‌شوند و در مدرسه فعالیت‌های مختلف را به شکل واقعی و کاربردی تجربه می‌کنند. این بچه چون درگیر مسائل عملی شده است، زمینه‌هایی می‌یابد که می‌تواند به آن‌ها علاقه مند شود و عملاً نیز تجربه می‌کند. اگر قرار است کار نجاری و رشته نجاری را دنبال کند، نجاری را در مدرسه تجربه کرده باشد و اگر به مدیریت علاقه دارد، با درگیر شدن در فعالیت‌های عینی مدیریت، این علاقه را در درون خود پیدا می‌کند و می‌خواهد در آن رشته ادامه دهد. چرا؟ چون رشته مدیریت را در مدرسه خود و در قالب اتفاقات برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری، تصویرسازی و رهبری، تجربه کرده است. پس به نظر می‌رسد فضای مدارس باید به فضای عمل و کاربرد نزدیک شوند و دیوار مدرسه‌ها برداشته شود.

بچه‌ها با محیط اجتماع درگیر می‌شوند و مدرسه اجتماعی‌تری است که باید در آموزش و پرورش بیفتد، و تحقق آن در روز دسترس نیست. فرد باید در فضای جامعه رشد کند، تربیت شود و در عین این که در مدرسه است، در فضای جامعه هم باشد. وقتی که در فضای جامعه بود، با نیازمندی‌های جامعه و مشاغلی که در جامعه وجود دارد و خصوصیات آن که در جامعه برای هر کدام از این مشاغل وجود دارد ارتباط بهتری پیدا کرده و حس بهتری دارد.

سوم مدرسه اکتشاف است؛ یعنی این‌که بچه درگیر یک فرآیند کشف شود و خود را پیدا کند، خود را فهم کند، مسئله بیابد و آن را حل کند. این مسئله را نباید ما تشخیص دهیم و به بچه تجویز کنیم. می‌خواهم بگویم که بچه در کشف، مسئله را باید خود کشف کند و خود با مسائل محیط واقعی اطرافش درگیر شود. در مدرسه عمل، این اتفاق می‌افتد و می‌فهمد



معنای عدالت آموزشی این نیست که اجازه بدهیم بچه‌های همه شهرها به یک شکل باشند. عدالت به معنای برقراری تعادل است؛ این که هرکسی در فضای خودش و در زندگی خودش پیشرفت کند.

نباشد که برای این که همه را به همه فضاها برسانیم، دست همه را از همه فضاها قطع کنیم، و این کاری است که آموزش و پرورش کرده است؛ یعنی گفته است چون می‌خواهیم عدالت آموزشی برقرار کنیم و همه کشور و بچه‌های همه شهرها به یک شکل باشند، پس اجازه ارتباط با اجتماع را از همه بگیریم. چرا؟ چون اگر اجازه ارتباط با اجتماع را به آن‌ها بدهیم، آن‌هایی که در شهر هستند یک جور می‌شوند و آن‌هایی که در روستا هستند یک جور دیگر.

خود این کار، کار احمقانه و بی‌عدالتی است، که جلوی ارتباط آن‌ها را با جامعه بگیریم. چه مشکلی دارد وقتی در جامعه‌ای، کسی که یک کار خیلی ماهرانه‌ای انجام می‌دهد و درآمد خوبی هم دارد، وقتی کوزه‌گر خوبی در این محل وجود دارد، و دارد یک کار خیلی حرفه‌ای را انجام می‌دهد، اجازه دهیم بچه‌های ما با این کوزه‌گر ارتباط داشته باشند؛ و در محلی که یک کوزه‌گر حرفه‌ای و استاد کوزه‌گر توانمندی وجود دارد، یک تعداد از بچه‌ها کوزه‌گر شوند؟ چه بی‌عدالتی رخ خواهد داد در این ماجرا که تعدادی، کوزه‌گر شوند؟ ما فکر می‌کنیم که همه باید در رشته ریاضی، مهندسی و پزشکی تحصیل کنند؟ و اگر نشود بی‌عدالتی است؟ عدالت این است که تعادل برقرار کنید، و هرکسی در فضای خودش و در زندگی خودش پیشرفت کند. این که اجازه دهیم یک روستایی در رشته مکانیک تحصیل کند هم خوب است و باید باشد. این اتفاق هم باید بیفتد! ولی نه این که رشته‌های اطراف را حذف کنیم، و بگوییم که فقط باید رشته پزشکی و مهندسی اهمیت دارد.

می‌کند. الآن در روستاها، افراد با فضاهای ارتباطی موجود، می‌توانند با همایش‌ها و فضاهای تخصصی ارتباط بگیرند. به همین دلیل بچه‌های روستایی را می‌بینید که در جشنواره‌های ریاضی و جشنواره‌های هنری حاضرند. در شرایط امروز اگر دیوارهای مدرسه برداشته شود، و امکان تحقق مدرسه اجتماعی فراهم شود، به نظر می‌رسد با جنس اتفاقی که در رسانه‌ها و فضای ارتباطی افتاده است، خیلی دغدغه عدم تحرک طبقاتی را شاهد نباشیم. در روستا، فردی که استعداد یک کار محض یا هنری یا هر زمینه تخصصی دیگر دارد (که در روستا، شغل یا موقعیت متناظرش وجود ندارد)، معمولاً می‌تواند با افراد مرتبط یا حوزه مرتبط خود، متصل شوند. البته معلمان برجسته‌ای که چنین افرادی را در آن زمینه بتوانند رشد دهند، شاید در دسترس آن‌ها نباشند، که این مسئله قاعدتاً هست؛ ولی معمولاً هر آدمی بالاخره از دسترسی به طیفی از متخصصین در اطراف خود محروم است. شما قاعدتاً در فضای شهری به آدم‌هایی دسترسی دارید. اما در فضای شهری به برخی از آدم‌های برجسته‌ای که در حوزه روستایی می‌توانند حضور داشته باشند، دسترسی نخواهید داشت؛ مثل یک کارآفرین. کارآفرین‌ها در شهرها، از جنسی هستند که به هر حال بچه‌ها به سادگی با آن‌ها ارتباطی برقرار نمی‌کنند؛ ولی در روستا خیلی راحت‌تر با یک کارآفرین ارتباط برقرار می‌کنند. چون افراد در آن محیط کوچک، همه را می‌شناسند و بچه‌ها به سادگی با او ارتباط برقرار می‌کنند. در روستاها، خیلی از امکاناتی هست که ما در فضای شهری نداریم. به نظر می‌رسد خیلی هم لازم



هیچ کدام از آموخته‌های ما، به درد آن‌ها نمی‌خورد. اگر آموزش و پرورش، آموزش عالی و نظام آموزشی کلاً به این مسئله به چشم مأموریت خود، درست نگاه کند، مسئله کنکور خودبه‌خود حل می‌شود.

مسئله کنکور، اشتباه گرفته شدن مأموریت نظام آموزشی است! چه در نظام آموزش و پرورش و چه در نظام آموزش عالی. آموزش عالی می‌گوید می‌خواهم فقط دانش‌های پایه را به افراد منتقل کنم (ولودر میدان کار، مفید نباشد). و آموزش و پرورش می‌گوید می‌خواهم چیزهایی را یادشان بدهم که بتوانند کنکور بدهند و وارد آموزش عالی شوند. این یک چرخه معیوبی است که همه دور خودشان می‌چرخند و بهترین وقت بچه‌ها و بهترین دوران زندگی آن‌ها را تلف می‌کنیم؛ برای هیچ! آن چیزی که باید در محیط زندگی واقعی خودشان، برای زندگی کردن در شرایط کنونی (آینده پیشکش!)، در ایران نیاز دارند، این را باید بروند و خودشان در محیط کسب کنند، و در مدرسه و دانشگاه کسب نمی‌کنند. مسئله مدرسه و دانشگاه این نیست که بچه‌ها را برای این فضا آماده کنند.

پی‌نوشت

Email ardavan.majidi@gmail.com

پس نکته این است که ما اساساً فهم غلطی از عدالت آموزشی داریم. مشکل اصلی ما این است که هم تنوع و ضرورتش را خوب درک نکردیم و هم آن تنوعی را که می‌تواند تحرک اجتماعی داشته باشد متوجه نشدیم؟

کنکور خودش به شکل مستقل، مسئله نیست. این مدل نگاه اشتباه ما نسبت به نظام آموزشی و مأموریت آن است که این مشکل را ایجاد کرده است. مأموریت نظام آموزشی باید آماده کردن بچه‌ها برای ورود به جامعه و ایفای نقش مؤثر در جامعه باشد. ولی این تمام مأموریت نیست. مأموریت دوم ساختن جامعه آینده است. باید بچه‌ها را طوری تربیت کنیم، که جامعه آینده را بسازند. به عبارت دیگر نظام تعلیم و تربیت ما باید یک نظام پیشرفته‌تری از جامعه‌مان باشد. بچه‌ها اگر به مدرسه می‌آیند، باید احساس کنند وارد یک محیط ۱۰ ساله بعد یا ۲۰ سال بعد شدند. اگر نتوانستید این کار را بکنید که در محیط ۱۰ یا ۲۰ سال بعد وارد شوند، حداقل هم‌ردیف جامعه خودشان باید باشند، و وارد جایی بشوند که برای همین جامعه‌ای که الان هست، تربیت شوند. متأسفانه آموزش و پرورش بچه‌ها را بر اساس چهاردیواری مدرسه، در یک فضای عقب‌مانده‌ای که ۳۰ تا ۶۰ سال از جامعه بیرونی عقب‌مانده‌تر است، با روش‌های ۳۰ تا ۶۰ سال قبل آموزش می‌دهد. بچه‌ها را با روش‌های گذشته آماده می‌کند، و به همین خاطر،

«کنکور» در نیم قرن گذشته تغییرات مختلفی را مشاهده کرده است؛ اما هیچ نیرویی تاکنون نتوانسته است آن را از میدان خارج کند. یکی از مهم ترین دلایل بقای کنکور، فقدان نسخه‌ای جایگزین اما کارآمد بوده است که بتواند ضمن تأمین منافع درست ذی نفعان مختلف، انتقادات متکثر اهالی تعلیم و تربیت را نیز پاسخ دهد. مهم ترین چالش کنکور آن بوده است که نمی‌دانیم ریشه مسئله در کجاست و سرخ تغییر را از کجا بیابیم و آغاز کنیم. مسئله کنکور، «غریبالگری و جهت‌دهی برای جایابی افراد در موقعیت‌های تحصیلی، اجتماعی و شغلی» است. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد کنکور، قابلیت اصلاح ندارد و لازم است تا نسخه‌ای جایگزین عرضه شود. نظام سنجش و پذیرش دانشجو، به طراحی «نظام غریبالگری» جدید نیازمند است. این نظام، به جای حافظه محوری، یادگیری و شایستگی داوطلب را می‌سنجد؛ به جای اینکه در یک نقطه زمانی رخ دهد، در طول دوران تحصیل انجام می‌شود؛ به جای اینکه همه را به دانشگاه سوق دهد، همه را به انتخاب آگاهانه مبتنی بر علاقه و استعدادشان هدایت می‌کند. براین اساس، دیگر آزمون سراسری وجود ندارد. دانش‌آموزان تحصیل می‌کنند و در طول تحصیل خود، آینده خود را انتخاب می‌کنند. نشریه حاضر در بیش از ۲۰ نگاشت تخصصی، مصاحبه و نگاره‌های آماری و توصیفی کوشش نموده تا ضمن واکاوی ابعاد گوناگون مسئله کنکور، به ارائه یک «پیشنهادیه خط‌مشی» به عنوان جایگزین کنکور اقدام نماید.